

نشریه ادبیات تطبیقی
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال ۸، شماره ۱۴، بهار و تابستان ۱۳۹۵
ارتباط ذهن و زبان در آراء عبدالقاهر جرجانی و نوآم چامسکی
(علمی - پژوهشی)

کبری بهمنی*^۱
نسرین فقیه ملک مرزبان^۲

چکیده

چامسکی و جرجانی، در تعریف زبان، بر لزوم اسناد و انطباق مجموعه واژگان بر قواعد نحوی تأکید می‌کنند. از سویی، زبان در نظر هر دو، نه نظام صوری دستور زبان بلکه قواعد تولید و درک گفتار در ذهن اهل زبان است؛ بنابراین، توقع وجود رابطه میان خصوصیات ذاتی ذهن و مشخصه‌های زبانی بسیار طبیعی می‌نماید. این ارتباط در نظرات جرجانی، به نحوه تولید و ادراک گفتار در ذهن محدود می‌شود اما چامسکی، به دنبال شناخت ماهیت ذهن، به عنوان استعدادی ذاتی و منحصر به نوع، از طریق نیروی نظم‌دهنده در زبان است. با وجود توجه جرجانی به نظام معنایی ذهنی و قواعد درونی شده نحو، وی قواعد گشتاری یا دستور ذهنی را مشخصاً از دستور صوری زبان جدا نمی‌کند اما در بررسی فرایند ادراک و تحلیل جمله، قائل به برخی عناصر گشتاری در ذهن اهل زبان است. چامسکی برای تبیین نظریه زبان‌شناسی خود، زبان را در سه ساحت لفظ، معنا و قواعد نحوی بررسی می‌کند. جرجانی، همین تفکیک را در جهت تبیین علل مزیت کلام می‌آورد. جرجانی برخلاف چامسکی که تنها به ذهن از منظر زبان ارجاعی می‌نگرد، زبان را در سطح کلام برتر و تعاملش با ذهن نیز بررسی می‌کند. درک زیبایی، حرکتی ذهنی است زیرا در محیط معانی صورت می‌گیرد و حرکت از معنی به معنی شمرده می‌شود. حرکت ذهن در مواجهه با مجاز، حرکتی با واسطه یا بامانع است.

واژه‌های کلیدی: عبدالقاهر جرجانی، چامسکی، ذهن، زبان، ساختارگرایی، دستور گشتاری.

^۱ - استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دورود: bahmanikobra@yahoo.com

^۲ - دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهراء (س): nasrinfaghih@yahoo.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۱/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۸/۴

۱- مقدمه

عبدالقاهر بن عبدالرحمان ابوبکر جرجانی، زبان‌شناس و ادیب ایرانی قرن پنجم است. نحو را نزد ابوالحسن محمد بن حسن فارسی آموخت. جرجانی، پدر علم بلاغت، در کتاب «دلایل اعجاز»، نظریه نظم را مطرح می‌کند و با نگاهی متفاوت، به بررسی علل مزیت کلام در قرآن می‌پردازد. زیربنا و اساس شیوه جرجانی، بر نگاه و تفسیر او از ذهن و زبان نهاده شده است. ارتباط بین ذهن، زبان و تفکر، جرجانی را از قواعد صوری نحو و فصاحتی که با واژه تعریف می‌شود، فراتر می‌برد. او قائل به قواعد انتزاعی، نظم و سنجیدگی معنا در ذهن است. نمی‌توان نظرات جرجانی را بدون توجه به ذهن‌گرایی وی تحلیل کرد، چه در باب معنا و چه در باب نحو؛ از این رو، زیربنای فکری جرجانی به زبان‌شناسان دکارتی و بویژه چامسکی، بسیار نزدیک می‌شود.

نوآم چامسکی (Noam chomsky) زبان‌شناس، فیلسوف و نظریه پرداز آمریکایی است. از او به عنوان پدر زبان‌شناسی مدرن یاد می‌شود؛ کسی که برای اولین بار، مهم‌ترین و انسجام‌یافته‌ترین نظریه زبانی، یعنی دستور گشتاری-زایشی را به جهانیان معرفی نمود. (باطنی، ۱۳۸۲: ۱۱۱) ریشه‌های دستور گشتاری-زایشی، همان‌طور که چامسکی در کتاب «زبان‌شناسی دکارتی» آورده است، به قرن هفدهم و هجدهم برمی‌گردد. چامسکی، مناسب‌ترین چارچوب کلی برای بررسی مسائل زبان و ذهن را نظام آرایه‌ی می‌داند که به عنوان بخشی از روان‌شناسی خردگرا در این دو قرن شکل گرفته‌اند. براساس این برداشت سنتی، علاوه بر تحقق نشانه‌های فیزیکی به صورت جمله، نظام قضایای بیان‌کننده معنی جمله در ذهن به وجود می‌آید. این دو از طریق عملیات صوری خاصی که به اصطلاح گشتارهای دستوری نامیده می‌شوند، به هم مرتبط می‌شوند (ن.ک: چامسکی، ۱۳۷۹: ۴۵-۴۴).

۱-۱- بیان مسئله

در مقاله پیش رو، با توجه به شباهت بین زیربنای فکری چامسکی و جرجانی، برآنیم این اصل فکری را به همراه پیامدهایی که در سایر نظرات آنها به همراه داشته است، بررسی کنیم. ذهن‌گرایی چامسکی و جرجانی، آنها را با وجود تفاوتی که در زمینه فعالیت

علمی دارند، به این معنا که یکی نگاهی دستوری دارد و دیگری نگاهی زیباشناسی، تا چه حد و در چه مقوله‌هایی به یکدیگر نزدیک کرده‌است؟

۱-۲- ضرورت و اهمیت تحقیق

این پژوهش و پژوهش‌های مشابه در مورد علمای بلاغت و مقایسه آنها با نظریه‌پردازان جدید، تلاشی در جهت تبارشناسی نقد و نظریه و ذکر آنها در پیشینه‌ها است. بی‌شک تبارشناسی نقد و نظریه در دوره معاصر، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است.

۱-۳- پیشینه تحقیق

جرجانی را با برخی نظریه‌پردازان غربی مقایسه کرده‌اند. کتاب «صور خیال در نظریه جرجانی» از کمال ابودیب، شرح نظرات وی و مقایسه آنها با تئوری‌های جدید ادبی است. علاوه بر آن، مقاله «نظم و ساختار در نظریه جرجانی»، به مقایسه دیدگاه وی با ساختارگرایان پرداخته‌است اما تاکنون پژوهشی درباره ارتباط ذهن و زبان در نظرات جرجانی و مقایسه آن با چامسکی انجام نشده‌است.

۲- بحث

چامسکی در تعریف نحوی خود از زبان، زبان را به «مجموعه نامحدود جمله‌هایی که دستور زبان می‌تواند بزیانند یا تولید کند» (باطنی، ۱۳۸۲: ۱۳۳)، اطلاق می‌کند؛ لذا، زبان در جمله تحقق می‌یابد و جمله، حاصل پیوند آوا و معنی است.

«جملات زبان از معنایی درونی و تعیین شده از طریق قواعد نحوی برخوردارند و فرد مسلط بر زبان، به طریقی، نظام قواعدی را درونی کرده‌است که هم شکل آوایی جمله و هم محتوای معنایی و درونی آن را تعیین می‌کند.» (چامسکی، ۱۳۷۹: ۱۶۳)

بنابراین، زبان «توانش زبانی» گوینده- شنونده‌ای آرمانی برای پیوند آوا و معناست و در انطباق کامل با قواعد زبانی است. کنش زبانی، باز نمود توانایی‌های ذهنی است. مسئله‌ای که تعریف مذکور را به نظرات جرجانی نزدیک می‌کند، نقش قواعد نحوی در تعریف زبان است. از این منظر، زبان بدون قواعد نحوی شکل نمی‌گیرد زیرا فکر، به کلمات مجرد تعلق نمی‌یابد.

«تصورنشود فکر، به معانی کلمات به صورتی که کلمات جدا جدا و مجزا از قواعد نحوی فرض شوند، اتصال و ارتباط می یابد. در هیچ تصویری و در هیچ عقلی، درست نمی آید که شخص، در معنی فعلی تفکر کند بی آنکه اعمال آن فعل را در اسمی منظور نظر داشته باشد یا در معنی اسمی بیندیشد، بی آنکه اعمال فعلی را در آن اسم قصد نماید.» (جرجانی، ۱۳۶۸: ۴۸۸)

از ویژگی های زبان انسان، خاصیت گزاره ای بودن آن است. جرجانی تأکید می کند که اساس اولیه کلام، خبر است. «کلام، ناگزیر باید مسند و مسندالیه داشته باشد.» (جرجانی، ۱۳۶۸: ۳۳) آنچه چامسکی آن را «هسته ثابت» می نامد و بر لزوم ذاتی بودن این «هسته ثابت» که در واقع ساختار زبان است، تأکید می کند و آن را دستاورد هوش می داند. (ن.ک: توفیق، ۱۳۹۰: ۱۰۱-۱۰۰)

به طور کلی، زبان در آثار جرجانی، به صورت مشخص تعریف نمی شود بلکه از فحوای کلام، تأکیدها و تکرارهای وی استنباط می شود. در آرای وی، منظور از زبان، جمله، کل گرای منسجم و قواعد نحوی است زیرا جمله است که حامل مقاصد نحوی است. از سویی، زبان در نظر هردو، جدای از نظام صوری دستور زبان است؛ نظام دستوری ای که سخنگو برای تولید جملات تازه، ملزم به یادگیری نحوی که نحویون تنظیم کرده اند، نیست زیرا او قواعد تولید و درک گفتار را در ذهن دارد. قواعد نحوی، نظامی درونی اند. فردی که دانش زبان را فرا گرفته، نظام قواعدی را درونی خود ساخته است که آوا و معنی را به شیوه ای خاص، به یکدیگر مرتبط می سازد. زبان شناس نیز با تدوین دستور زبان، عملاً سعی در ارائه فرضیه ای درباره این نظام درونی شده دارد. فرضیه زبان شناس، با توجه به پاره گفتارهای سخنگویان بومی، دارای پیامدهای تجربی مشخص است. (ن.ک: چامسکی، ۱۳۷۹: ۴۲) جرجانی در پاسخ به معترضی که از فصاحت عرب بیابانی بدون اطلاع از نحو سخن می گوید، دقیقاً همین توجیه را می آورد: قواعد نحوی ذهنی اند. (ن.ک: جرجانی، ۱۳۶۸: ۷۶)

۲-۱- ارتباط ذهن و زبان

«توقع وجود نوعی رابطه میان خصوصیات ذاتی ذهن و مشخصه‌های زبانی، بسیار طبیعی می‌نماید زیرا زبان به هر حال جدا از نمود ذهنی‌اش موجودیت نمی‌یابد. خصوصیات زبان هر چه باشند، همان‌هایی هستند که از طریق فرایندهای ذهنی و ذاتی اندامواره‌ای به آن داده شده‌اند که آن را پدید آورده‌است. زبان به همین دلیل باید روشن‌گرترین ابزار تحقیق برای کشف سازمان‌بندی فرایندهای ذهنی باشد.» (چامسکی، ۱۳۷۹: ۱۳۵)

کارکرد ذهن برای شناخت بهتر جهان پیرامون، برقراری ارتباط بین اشیا است. بر این اساس، زبان از طریق اسناد منعکس‌کننده این کارکرد ذهنی است. جرجانی، معانی کلمات را تماماً معنایی می‌داند که مابین دو شیء تصور می‌شود. (ن.ک: جرجانی، ۱۳۶۸: ۶۲۰)

چامسکی به قدرت پردازش‌کنندگی ذهن توجه می‌کند؛ قدرتی که ساختمندی و تحلیل، دریافت و شناخت محیط پیرامون را در حواس مختلف، از جمله بینایی محقق می‌سازد. قدرت پردازش ذهن، نظام عملی‌ای را سامان می‌دهد که در تولید و ادراک زبان به اجرا درمی‌آید. چامسکی از طریق ماهیت زبان، می‌خواهد به ذهن دست‌یابد. «چامسکی به جای شروع بحث از ذهن برای رسیدن به زبان، استدلال و بحث را از ماهیت زبان شروع کرد تا به بحث درباره ماهیت ذهن برسد.» (اسمیت و ویلسون، ۱۳۷۴: ۹)

از نظر جرجانی، انسان به هر موضوعی که فکر کند، همان را قالب‌ریزی می‌کند. همان‌طور که بنا نمی‌تواند در موضوع ریسندگی فکر کند و بدان وسیله بنایی از آجر بسازد. الفاظ آن‌گونه که در ذهن ما اقتضای می‌کنند، در گفتار قرار می‌گیرند؛ بنابراین، تقدم با ذهن و معانی‌ای است که در ذهن شکل می‌گیرند. «وقتی معنایی اقتضایش این بود که در ذهن ما ابتدا قرار گیرد، لفظ دال بر آن هم ایجاب می‌کند که در بیان اول قرار گیرد.» (همان: ۹۲)

جرجانی، مفصل به بحث تقدم معانی بر الفاظ می‌پردازد. وی قائل به جست‌وجوی لفظ نیست. تصور یافتن لفظ به صورت جداگانه بعد از معنی، تصویری محال است.

«وکیف یُتَصَوَّرُ أَنْ یصُعَبَ حَرَامُ اللَّفْظِ بِسَبَبِ الْمَعْنَى، وَأَنْتَ إِنْ أَرَدْتَ الْحَقَّ لَا تَطْلُبُ اللَّفْظَ بِحَالٍ، وَإِنَّمَا تَطْلُبُ الْمَعْنَى، وَإِذَا نَظَرَ كَيْفَ؟ وَإِنَّمَا كَانَ يُتَصَوَّرُ أَنْ یصُعَبَ مَرَامُ اللَّفْظِ مِنْ أَجْلِ الْمَعْنَى، أَنْ لَوْ كُنْتَ إِذَا طَلَبْتَ الْمَعْنَى فَحَصَلَتْهُ، احْتَجَبَ إِلَى أَنْ تَطْلُبَ اللَّفْظَ عَلَى حِدَةٍ.»

وذلك محالاً.» (جرجانی، ۲۰۰۴: ۶۲) زیرا با زبان می‌اندیشیم و «کلمات به سبب ترتب معانی در نفس مرتب می‌شوند و روشن می‌گردد که ترتب کلمات در بیان و گفتار، به حسب ترتب معانی آنها در نفس است.» (همان: ۹۷) جرجانی، شنیدن صدای سخنگوی ذهنی را موهوم می‌داند. وی حتی فصل و وصل در کلام را بر مدار ارتباط معنی در نفس می‌داند و معتقد است که انسان در نفس خود، با معانی الفاظ فکری کند؛ شنیدن الفاظی که با آن فکری کنیم، توهم است. «فکر انسان تماماً فکری است در امور معلوم و معقول زائد بر لفظ.» اگر فکر از طریق الفاظ می‌بود، وقوع هر فکری را از غیر عربی که معانی الفاظ عربی را اصلاً نمی‌داند، باید جایز بشماریم. (ن.ک: همان: ۴۹۲-۴۹۳) «علم به موقعیت‌های معانی در نفس ما، علمی است به موقعیت‌های الفاظ دال بر آن معانی.» (همان: ۹۲) فراموش نکنیم که منظور جرجانی از معانی، ترتب کلمات بر اساس مقاصد نحوی است. فکر، ترتیب الفاظ را در بر نمی‌گیرد زیرا الفاظ در خدمت معانی و تابع و ملحق به آنها هستند. از سویی، اگر الفاظ از معانی مربوطشان خالی شوند، به طوری که فقط صوت باشند، هیچ ارتباط درونی و ذهنی شکل نمی‌گیرد. (ن.ک: همان: ۹۷)

ارتباط ذهن و زبان در نظرات جرجانی، به نحوه تولید و ادراک گفتار در ذهن محدود می‌شود اما چامسکی، به دنبال شناخت ماهیت ذهن به عنوان استعدادی ذاتی و منحصر به نوع از طریق نیروی نظم‌دهنده در زبان است.

به غیر از تقدم ذهنی، باز نمود ذهن در گفتار و تحقق تفکر از طریق زبان در ذهن، ارتباط فکر و زبان نیروی مولدی است که با ابزار محدود واژگان و قواعد زبانی دست به تولیدی نامحدود می‌زند؛ آنچه چامسکی جنبه زایایی زبان می‌داند و در بخش جنبه خلاقانه کاربرد زبانی در کنار نظرات جرجانی، به آن می‌پردازیم.

۲-۲- جایگاه ذهن در دستور گشتاری

چامسکی برای تبیین نظریه زبان‌شناسی خود، زبان را در سه ساحت لفظ، معنا و قواعد نحوی بررسی می‌کند. جرجانی همین تفکیک را در جهت اثبات نظریه بلاغی خود و به

منظور تبیین اعجاز قرآن می آورد. در نظرات چامسکی، دستور در دو معنای متفاوت ولی مربوط به هم به کار برده شده است:

«یکی به مفهوم مجموعه قواعدی که اهل زبان در ذهن خود فراگرفته‌اند و به کمک آن می‌توانند جمله‌های تازه‌ای در زبان خود بگویند و جمله‌های تازه دیگران را درک نمایند. دوم، توصیف صوری این قواعد ذهنی است که زبان‌شناس روی کاغذ تصویر می‌کند. تمایز نهادن میان این دو، بسیار مهم است.» (باطنی، ۱۳۸۲: ۱۳۴)

چامسکی زمانی که دستور زبان خاص (زبان انگلیسی) را در کتاب ساخت‌های نحوی خود بررسی می‌کند، آن را در سه بخش مورد مذاقه قرار می‌دهد: ساخت تکواژی- واجی، ساخت گروهی و قواعد گشتاری (نحو) (ن.ک: چامسکی، ۱۳۷۴: ۱۶۲) اما وی معتقد است که باید به دنبال «آن نظریه زبان‌شناسی باشیم که صورت «انتزاعی» تری داشته باشد» (همان: ۳۰)؛ یعنی، دستور عمومی یا اصول همگانی ساختار زبان. نظریه همگانی، شرایط و قواعد زبان را در سه حوزه مطالعه می‌کند:

۱- شرایط حاکم بر طبقه نمودهای آوایی قابل قبول.

۲- نمودهای معنایی قابل قبول.

۳- نظام‌های قواعدی که جفت‌های به هم پیوسته نمودهای آوایی و معنایی را تولید می‌کند. (ن.ک: چامسکی، ۱۳۷۹: ۱۶۴) چامسکی استدلال می‌کند که کافی نیست که دستور زبان بتواند به خوبی از عهده توصیف واقعیات زبانی برآید و فقط به نشانه‌ها و روابط عینی بپردازد بلکه باید به کشف روابط نهفته‌ای که در زیربنای جمله‌های عینی وجود دارد، توجه کند. (ن.ک: باطنی، ۱۳۸۲: ۱۱۴)

بنابراین، زبان آشکارا دو جنبه می‌یابد: درونی و بیرونی. جمله را یا می‌توان از دیدگاه چگونگی بیان یک تفکر و تجلی معنایی آن بررسی کرد یا از دیدگاه شکل فیزیکی و نمایش آوایی؛ لذا جمله دارای ژرف ساخت یا نمود معنایی و روساخت یا نمود آوایی است. ژرف ساخت، ساختار انتزاعی و بنیادینی است که تجلی معنایی جمله را رقم می‌زند و روساخت، ساختار ظاهری واحدهایی است که صورت آوایی جمله را مشخص می‌کنند و مربوط به شکل فیزیکی گفتار است. آنچه روساخت است، به شکلی محدود ولی مهم، در

تعیین معنایی ژرف ساخت نقش دارد ولی الزاماً منطبق بر ژرف ساخت نیست. ژرف ساخت نظام ذهنی، ثابت و نامتغیر فرایندهای زیربنایی ذهن است. «ازسویی ژرف ساخت جمله از راه تعداد محدودی قاعده که آنها را قواعد گشتاری می نامد، به روساخت تبدیل می شود. قواعد گشتاری از راه حذف، تعویض، افزایش یا جابه جایی، روابط ژرف ساخت را به روابطی روساختی تبدیل می نمایند.» (باطنی، ۱۳۸۲: ۱۱۴)

اکنون همین سه ساحت را در نظرات جرجانی دنبال می کنیم. جرجانی در جهت هدف مورد نظر خود، یعنی تبیین علل مزیت کلام، به بررسی زبان می پردازد. از نظر وی، لفظ صوتی است مسموع. حروفی که در نطق دنبال یکدیگر می آیند و بذاته نازیبا و دلنشین نیستند. (ن.ک: جرجانی، ۱۳۶۸: ۹۰) معنا در نظر جرجانی، نظام معنایی کلمات است که در کلام از طریق وابستگی کلماتی به کلمات دیگر براساس قواعد نحوی ایجاد می شود. «مراد از ضم کلمه ای به کلمه دیگر، منظور کردن معنایی از معانی نحوی است فیما بین کلمات.» (همان: ۴۷۴) ازسویی، سنجش معنا در ذهن و فکر رخ می دهد. معنا از قواعد نحوی جدایی پذیر نیست و در تولید کلام، بر الفاظ تقدم دارد زیرا ابتدا، ترتب ذهنی معانی است که شکل می گیرد، پس از آن نمود آوایی می یابد. از این لحاظ، معنا، انتزاعی است و با ژرف ساخت در دستور گشتاری یکی است. «در نظریه دستور گشتاری، ژرف ساخت، انتزاعی است از روابط نحوی که تعیین کننده معنی جمله می باشد.» (باطنی، ۱۳۸۲: ۱۲۴)

معانی که در ذهن شکل می گیرند و نحوه تفکر انسان که با زبان صورت می گیرد، از طریق ترکیب و ضمی است که مقاصد نحوی در واژه ها ایجاد می کنند و در باز نمود عینی آن، به صورت دستور زبانی خاص، تجلی می یابند. جرجانی از این طریق، بدون آنکه دو دستور زبان را از یکدیگر متمایز کند و به جنبه های همگانی نظریه زبان راه یابد، در بخش ارزش معنا، به مقاصد نحوی ذهن و در بخش نحو و نقد عملی ای که بر شعر عربی دارد، نحوه موجود در دستور زبان خاص، یعنی عربی را با در نظر گرفتن مبانی زیباشناسی کلام بررسی می کند.

۲-۳- ارتباط معنا و نحو

سازمان‌یافتگی، انسجام و اساساً تولید و دریافت محتوا، براساس قواعد نحوی است. در نظر جرجانی، نحو تعیین‌کننده معناست. چامسکی نیز معتقد است که معنای درونی و تعیین‌شده جملات در هر زبانی، از طریق قواعد نحوی است. همبستگی‌های متعدد و مهمی، آن هم به وجهی بسیار طبیعی، بین ساخت‌های نحوی و معنی وجود دارد. (ن.ک: چامسکی، ۱۳۷۴: ۱۶۴) جرجانی، ساختار را باعث تولید معنا می‌داند. «مقاصد کلام، پوشیده در الفاظ است و اعراب است که این مقاصد را از الفاظ خارج می‌سازد.» (جرجانی، ۱۳۶۸: ۶۷)

از نظر چامسکی، دستور یک زبان معلوم باید نشان دهد که ساخت‌های انتزاعی چگونه در زبان مورد بحث تحقق می‌یابند. از نظر جرجانی، مزیت کلام و برتری‌های زیباشناسی یک کلام ادبی باید از طریق نحو آن زبان دریافت شود. جرجانی از طریق نحو، ساخت‌های انتزاعی را دنبال نمی‌کند زیرا وی، عالم بلاغی است و برای وی، چارچوب نحوی، اعجاز کلام را تبیین می‌کند و با پس‌وپیش کردن نقش‌های نحوی درباره‌ی گوینده‌ای خاص، برای بیان معانی ذهن داوری می‌کند. درحالی‌که چامسکی از طریق ملاک قراردادادن الگوهای نحوی ذهنی، خواهان داوری درباره‌ی نظریه‌های صوری دستوری از روی توانایی آنها در توضیح‌دادن و روشن‌ساختن انواعی از واقعیات مربوط به کاربرد و فهم جمله-هاست. (ن.ک: همان: ۱۵۶-۱۵۵) از بررسی و ارتباط معنا و نحو، قواعد گشتاری استخراج می‌شوند. قواعد گشتاری، عملکردهای کاملاً ذهنی‌اند و روش‌هایی را نشان می‌دهند که در آنها، تعابیر معنایی عبارات زبانی، از طریق اجزایی که به لحاظ دستوری در ارتباط با آنها قراردارند، تعیین می‌شوند. از طرفی همه عملکردهای ذهنی کشف نشده‌اند. «تعبیر معنایی یک جمله، از طریق روابط دستوری خاصی تعیین می‌گردد که به هیچ‌وجه شفاف نیستند.» (چامسکی، ۱۳۷۹: ۱۷۴) فرد مسلط به زبان، نظام قواعد را درونی کرده‌است. این نظام، صورتی یکسان در ذهن شنونده و گوینده دارد و شرط تعامل و ارتباط بین سخنگویان یک

زبان است؛ به همین خاطر «ژرف ساخت، به همان ترتیبی که گفتار شنیده یا تولید می شود، در ذهن بازنمایی می شود.» (چامسکی، ۱۳۷۸: ۱۷۴)

جرجانی، قواعد گشتاری یا دستور ذهنی را مشخصاً از دستور صوری زبان، جدا نمی داند اما در بررسی فرایند ادراک جمله و تحلیل جمله های نمونه، قائل به برخی عناصر گشتاری، از جمله حذف، جابه جایی و... در جمله است و معتقد است که قواعد گشتاری را ذهن سخنگو یا شنونده اهل زبان به آسانی درمی یابد: «وقتی از ما پرسیده می شود: مَافَعَلَ زیدٌ؟ و ما جواب می دهیم: خرج، محال است در ذهن شنونده از کلمه «خرج»، معنایی حاصل شود بی آنکه ضمیر زید را در نیت بگیرد زیرا خبر، معنایی است که متصور نیست، مگر میان دو شیء.» (جرجانی، ۱۳۶۸: ۶۱۶)

در اینجا، یک قاعده عام، تعبیر معنایی را که جانشین اصل محذوف سازی است، به کار می برد و آن را بسیار بدیهی می داند یا در مثال هایی که از فعل مضمَر در منادا می دهد، به همین طریق به بازسازی جمله در ذهن شنونده می پردازد زیرا مضمَر بودن، به معنای نبود آوایی واژه در کلام و حضورش در ذهن است.

مفهوم حذف، ابزاری برای تعبیر متن به شمار می آید. برای بیان معنی حقیقی یک متن ادبی، باید آن را در بسیاری از مواقع، گونه ای مؤخر و محذوف به قرینه از تفسیری مفصل تر در نظر گرفت. (ن.ک: چامسکی، ۱۳۷۹: ۳۱) جرجانی، با مثالی از قرآن، توجه مخاطب را به کلام محذوف در آیه معطوف می کند و می گوید که اگر مراد ظاهر کلام باشد، کلام از معنی اصلی خارج و به شرک منتهی می شود. (ن.ک: جرجانی، ۱۳۶۸: ۴۵۷) برای رسیدن به ژرف ساخت کلام، معنا را از طریق بازگرداندن کلام محذوف باید بازسازی کرد. وی در فصل تقدیم و تأخیر در باب مفعول، جارو مجرور، خبر و... قواعد گشتاری را در ارکان جمله و معنایی که از این طریق استنباط می شود، با توجه به تأثیری که بر زیبایی و فصاحت کلام دارند، بررسی می کند. در بررسی نمونه های کلام عربی، نویسنده با دقت در رو ساخت جمله ها به دنبال دست یابی به «غرض اصلی» گوینده است.

۲-۴- رابطه لفظ و نحو

جرجانی معتقد به ارزش لفظ در نظام نحوی جمله است. کلمه را مستقلاً و قبل از آنکه در نظم جمله داخل شود و معنایی یابد، قابل بررسی نمی‌داند، چرا که لفظ را خارج از جمله، تنها آوا می‌داند. از نظر چامسکی، جدای از تأکید بر نحو، برای توصیف معنایی یک واژه، غالباً مفید است که به چارچوب نحوی‌ای که این واژه معمولاً درون آن جای می‌گیرد، رجوع کنیم. (ن.ک: چامسکی، ۱۳۷۴: ۱۵۸) فکر نیز به معانی کلمات در چارچوب مقاصد نحوی اتصال می‌یابد، نه کلمات مفرد. (ن.ک: جرجانی، ۱۳۶۸: ۴۷۷) برای تولید و درک گفتار، کلمات در چینی که از نظام نحوی تبعیت می‌کند، قرار می‌گیرند و تنها با این شرط، ارتباط بین گوینده و شنونده برقرار می‌شود. «شکل زبان، ساختی نظام‌مند دارد و شامل عناصر مفرد، به‌عنوان اجزای جدای از یکدیگر نیست بلکه آنها را تا آنجا که «روش‌های زبان‌پروری» اجازه می‌دهد، با یکدیگر ترکیب می‌کند.» (چامسکی، ۱۳۷۸: ۲۵) جرجانی معتقد است که رابطه علت و معلولی میان کلمات، باعث نظم کلام است و منظورش از رابطه علت و معلولی، همان نحو است. «مقصود از نظم کلام، این است که اساس کلام را آن‌گونه که قواعد علم نحو اقتضای می‌کند، بنیان‌گذاریم.» (همان: ۹۷، ۱۲۱)

از میان زبان‌شناسان دکارتی، دیدگاه هومبولت به نظریه نظم نزدیک است؛ وی می‌گوید: «زبان را نمی‌توان مجموعه‌ای از عناصر منفرد در نظر گرفت بلکه باید آن را «سازواره‌ای» دانست که در آن، تمام اجزا به هم مربوط هستند و نقش هر جزء، بر پایه ارتباط آن با فرایندهای زایشی که سازنده شکل اولیه است، مشخص می‌شود.» (چامسکی، ۱۳۷۸: ۳۱) بنابراین، زبان کلتی سازمان‌یافته است زیرا براساس واژه بنا نهاده نشده و بر جمله‌های زبانی دستوری یا اسناد کلامی اطلاق می‌شود و از سویی، تابع ترتیب خاص است؛ ترتیبی که منشأ و الگوی آن ذهنی است. «نظم معانی، اولیت و ارجحیت دارد بر نظم الفاظ» (جرجانی، ۱۳۶۸: ۹۱)؛ لذا آن‌گونه که ذهن نظامی سازمان‌دهنده است، زبان نیز که فرایندی

ذهنی است، از نظم و ترتیب تبعیت می‌کند. «برای دریافت گفتار و تشخیص اندیشه، ذهن باید ابتدا روابط بین کلمات جمله، یعنی نحو آن را کشف کند.» (چامسکی، ۱۳۷۸: ۵۳)

ذهن، ایجادکننده نظم است. از نظر جرجانی، معانی به وجهی که عقل حکم می‌کند، به یکدیگر مربوط می‌شوند. (ن.ک: جرجانی، ۱۳۶۸: ۹۱) منظور از حکم عقل، همان قواعد گشتاری و ذهنی است، نه چیزی مربوط به ماهیت‌های غیرزبانی. از دید وی، نظم، ذاتی انسان است. «ذوق به این مطلب که هر کاری در مسیر خودش قرار گیرد و هر چیزی جای خودش نهاده‌شود و... در سرشت آدمی محفوظ است.» (جرجانی، ۱۳۶۸: ۷۶) از دید زبان‌شناسان دکارتی نیز «ذهن، مفهومی را درک نمی‌کند، مگر مفهومی که براساس نظم و ترتیب ایجاد شده‌باشد.» (چامسکی، ۱۳۷۸: ۵۳)

قواعد نحوی، همبستگی ارگانیک زبان را به وجود می‌آورند زیرا با سازمان‌دهی، کلیت و انسجام همراه‌اند. چامسکی در این باره می‌گوید: زبان انسان، نحوی است زیرا یک پاره گفتار کنشی است با سازمان‌دهی درونی، ساخت و انسجام. (ن.ک: چامسکی، ۱۳۷۹: ۹۹)

کلیت و انسجام دستاورد نظریه نظم است. واژه‌ها یک کل را تشکیل می‌دهند. دریافت محتوا، وابسته به درک رابطه اجزا با یکدیگر است و ذهن از این طریق، کل مجموعه را با هم درک می‌کند؛ لذا «اگر از لحاظ ذهنی، واژه‌هایی را که با یکدیگر رابطه‌ای دارند، با هم در نظر بگیریم، اصولاً چیزی از موضوع نمی‌فهمیم و این، کاری است که نمی‌توان انجام داد، مگر زمانی که تمام جمله را شنیده باشیم.» (چامسکی، ۱۳۷۸: ۵۴) صورت تعریف‌شده هر زبان یا به عبارتی دستور زایشی آن، «وحدت ارگانیکی» پدید می‌آورد که عناصر اصلی زبان را به هم پیوند می‌دهد و مبنای تجلی‌های نامحدود و خارج از شمار زبان است. (ن.ک: همان: ۳۴)

جرجانی نیز انسجام را زاده‌نحو می‌داند و معتقد است که قواعد نحوی، میان معانی الفاظ همبستگی و ارتباط ایجاد می‌کند. (ن.ک: جرجانی، ۱۳۶۸: ۸۷) از نظر وی، اتحاد در معانی کلمات محقق می‌شود. (ن.ک: همان: ۴۹۱) علاوه بر این، وحدت زیبایی‌شناسانه کلام را نیز حاصل قواعد نحوی و خیال می‌داند. اجزای کلام، وحدتی را تشکیل می‌دهند

و در یکدیگر داخل می‌شوند و جزء دوم کلام، با جزء اول ارتباط محکم می‌یابد؛ به طوری که اجزای کلام را در ذهن خودتان، بایستی به صورت واحدی وضع کنید. قواعدی مثل شرط و جزای شرط، تقسیم و ... متن را منسجم می‌کنند. (ن.ک: همان: ۱۵۲-۱۵۰)

۲-۵- ادراک

فعالیت ذهن در ادراک گفتار، شبیه به فرایند تولید گفتار است زیرا «ادراک گفتار، نیاز به تولید درونی و بازنمایی نشانه و نیز محتوای معنایی همراه با آن دارد.» (چامسکی، ۱۳۷۸: ۷۹) همین‌طور جرجانی می‌گوید: الفاظ با زبان بیان می‌شوند. تعابیر معنایی به وسیله عقل و اندیشه، ادراک می‌شوند. (ن.ک: جرجانی، ۱۳۶۸: ۵۹۷)

دکارت از شباهت ادراک و تولید در ذهن شنونده و گوینده، به وجود ماهیت یکسان زبان و ذهن در نوع انسان می‌رسد. پژوهش‌های معاصر درباره ادراک، به نقش الگوهای بازنمایی شده درونی معطوف شده است. در ادراک صرفاً مجموعه‌ای از الگوها دخیل نیستند بلکه نظامی از قواعد ثابت، برای تولید چنین الگوهای دخالت دارند (ن.ک: چامسکی، ۱۳۷۸: ۷۹)؛ لذا، مفهوم «فهم یک جمله» بعضاً باید به عبارات دستوری تجزیه و تحلیل شود (چامسکی، ۱۳۷۴: ۱۶۳) زیرا «فهم یک جمله» در ذهن شنونده، از همان عملکردهای ذهنی و گشتاری تعیین می‌شود که در تولید جمله وجود دارد. چامسکی «مفهوم ساخت» را که «اتویسپرسن» معتقد بود در ذهن سخنگو وجود دارد، زبان درونی می‌نامد؛ بنابراین، زبان درونی، عنصری از ذهن کسی است که زبان را می‌داند. (ن.ک: چامسکی، ۱۳۸۰: ۴۶) از این منظر، سخن جرجانی نوعی عالی از تحلیل کارکرد ذهنی شنونده است که با بیانی متفاوت، بر ادراک نحوی ذهن تأکید می‌کند: «نبایستی تصوّر کرد که معانی در نفس شنونده، پس از وقوع الفاظ در گوش او جای می‌گیرند و در نتیجه، معانی در ترتیب و نظمشان، تابع الفاظاند. این، گمانی باطل و نادرست است.» (جرجانی، ۱۳۶۸: ۴۵۱)

چامسکی، معتقد است که مجموعه قواعدی که اهل زبان در ذهن خود فراگرفته‌اند، آنها را قادر می‌سازد که هم بتوانند جمله‌های تازه در زبان خود بگویند و هم جمله‌های تازه دیگران را ادراک نمایند و (ن.ک: باطنی، ۱۳۸۲: ۱۳۴) از نظر چامسکی، فرایند فهم جمله،

دستوری است اما این فرایند با وجود یکسانی کنش و تولید، آن چنان که چامسکی و سایر زبان‌شناسان دکارتی اعتقاد دارند، در قلمرو و شیوه‌ای کاملاً نامتعیّن عمل می‌کند.

نکته دیگر در ادراک یک زبان، دانش فرازبانی اهل زبان است. چامسکی، آن را «شمّ زبانی» گویندگان می‌داند. (ن.ک: اسمیت و ویلسون، ۱۳۷۴: ۵۸) همین دیدگاه در نظرات جرجانی نیز وجود دارد زیرا وی در بحث از معانی در زبان عربی، قائل به شمّ زبانی گویندگان عرب زبان است و معتقد است که پرده‌ها، تنها برای اینان کنار زده شده و تنها اینان، توانایی درک نکات زیبایی‌شناسی در کلام عرب را دارند.

۲-۶- جنبه خلاقانه کاربرد زبان

چامسکی، به تبع دکارت، بر روی جنبه خلاقانه کاربرد زبان و تفاوت اصولی‌ای که از این طریق میان زبان انسان از یک سو و دستگاه‌های ارتباطی و کارکردی و انگیزه‌بنیاد حیوانات از سویی دیگر ایجاد می‌شود، تأکید می‌کند. از نظر دکارت، زبان، آشکارترین تمایز میان انسان و حیوان است و مشخصاً این تمایز، به توانایی‌های انسان در خلق گفتار جدیدی برمی‌گردد که فکر تازه‌ای را بیان می‌کند؛ خصیصه‌ای که محدودیت ندارد، از هرگونه محرکی آزاد است و منشأ آن، قابلیت سازمان‌دهی ذهنی نوع انسان است، به گونه‌ای که تجلی آن را می‌توان «جنبه خلاق کاربرد روزانه زبان» دانست. (ن.ک: چامسکی، ۱۳۷۸: ۱۵-۹)

در نظرات جرجانی، قابلیت سازمان‌دهی ذهن، با نظریه نظم توضیح داده شده است. نخست اینکه ذهن، سازمان‌دهنده است و نظم، ویژگی ذاتی ذهن انسان است. دوم اینکه این سازمان‌دهی، در ذهن شکل می‌گیرد زیرا به گفته جرجانی، الفاظ تابع معانی‌اند. براساس اینکه ذهن سازمان‌گر، ترتیب‌دهنده و پردازش‌کننده فعالیت‌های زبانی است، هرکنش زبانی، خلاقانه قلمداد می‌شود. از نظر جرجانی، قواعد نحوی در بازنمایی نظام‌مند و منسجم شکل زبان، سخنگو را قادر می‌سازند تا گستره‌ای نامحدود از کنش‌های گفتاری را تولید کند که با شرایط اعمال شده به وسیله فرایند تفکر منطبق‌اند. از این زاویه، خلاقیت

کاربرد زبانی که متناظر با فرایند تفکر و ترتب ذهنی است، نامحدود و تقلیدناپذیر است؛ لذا از چنین منظری، بحث سرقت‌های ادبی، به بینامتنیت در ادبیات منجر می‌شود.

«وجملهُ الحدیثِ أَنَّا نَعْلَمُ ضرورةً أَنَّهُ لَا يَتَأْتِي لَنَا أَنْ نَنْظِمَ كَلَاماً مِنْ غَيْرِ رَوِيٍّ وَ فِكْرٍ، فَإِنْ كَانَ رَاوِي الشَّعْرِ وَ مُنْشِدُهُ يَحْكِي نَظْمَ الشَّاعِرِ عَلَى حَقِيقَتِهِ، فَيَنْبَغِي أَنْ لَا يَتَأْتِيَ لَهُ رَوَايَةُ شَعْرِهِ إِلَّا بِرَوِيٍّ، وَإِلَّا بَأَنْ يَنْظُرَ فِي جَمِيعِ مَا نَظَرَ فِيهِ الشَّاعِرُ مِنْ أَمْرِ «النَّظْمِ». وَهَذَا مَا لَا يَفِيقُ مَعَهُ مَوْضِعُ عُذْرٍ لِلشَّائِكِ.» (جرجانی، ۲۰۰۴: ۳۶۰)

راوی، مانند زرگری است که تلاش می‌کند تا انگشتی شبیه به زرگر دیگر بسازد. تقلید و مشابه‌گویی، از حدود الفاظ تجاوز نمی‌کند و محال است که تقلید، به نظم و ترتیب کلام وارد شود. (ن.ک: جرجانی، ۱۳۸۶: ۴۳۹) از سویی، لفظ، صفتی ندارد که بخواهیم با فکر استنباط کنیم و به وسیله فکر، بر آن صفت استعانت جویم، مگر مقصود تألیف نغمه‌ها و آهنگ باشد که به موضوع ارتباطی ندارد. (ن.ک: همان: ۴۷۴)

چامسکی، موقعیت‌های مشابه را برانگیزاننده کاربردهای زبانی مشابه می‌داند. تشابه در کاربردهای زبانی، جنبه خلاقانه را مخدوش نمی‌کند:

«کاربرد زبان، افکاری را در شنونده برمی‌انگیزد که او احتمالاً آنها را در همان موقعیت‌ها، به گونه‌های مشابهی بیان کرده‌است؛ بنابراین، در گفتار عادی، انسان صرفاً آنچه را شنیده‌است، تکرار نمی‌کند بلکه صورت‌های زبانی جدیدی را تولید می‌کند که اغلب در تجربه یک فرد و یا در تاریخ آن زبان، جدید بوده‌است و هیچ محدودیتی برای این نوآوری‌ها وجود ندارد. به علاوه، چنین کلامی، رشته‌ای از الفاظ بدون ترتیب نیست بلکه مناسب موقعیتی است که آن را برمی‌انگیزد.» (چامسکی، ۱۳۷۷: ۱۷)

۲-۷- کلام ادبی

جرجانی برخلاف چامسکی که تنها به ذهن از منظر زبان ارجاعی می‌پردازد، زبان را در سطح کلام برتر و تعاملش با ذهن نیز بررسی می‌کند. در آراء جرجانی، نوعی کلام فراتر از صحت دستوری تحلیل می‌شود و نکات و ظرایف بیانی آن، با توجه به معیارهای نقد ادبی سنجیده می‌شود زیرا وی معتقد است که محل مزیت و برتری را در کلام باید توضیح داد.

فصاحت و بلاغت، خصوصیتی است که توصیف و مشخص می‌شود. (ن.ک: جرجانی، ۱۳۶۸: ۷۷)

جرجانی کلام را دو گونه می‌داند: کلامی که غرض اصلی از طریق عبارت منتقل می‌شود و کلامی که ممکن نیست نیت گوینده را از طریق فحوای مستقیم عبارت دریافت. کلام ادبی، مزیتی افزون بر کلام معمولی دارد و این فضیلت و مزیت بعد از مصون ماندن کلام از اشتباه لفظی و خطای کلمات ثابت می‌شود. (ن.ک: همان: ۴۷۸) جرجانی در جواب این سوال پرسنده خیالی که آیا درستی جمله‌بندی که به حد نهایی رسد، فضیلت به‌شمار نمی‌آید؟ می‌گوید: در اینجا ما در مقام احتراز از غلط در تلفظ و اجتناب از انحراف در اعراب نیستیم بلکه بحث ما، در اموری است که با اندیشه لطیف ادراک می‌شوند؛ بنابراین، دست یافتن به کلام صحیح در این بحث، وقتی ممکن است که کلام شرافت و مقامش را بیابد و این کار سهل الوصول نباشد. (ن.ک: همان: ۱۵۵) گماردن اندیشه لطیف در ادراک این نوع کلام، مرز بین حقیقت و مجاز یا به بیانی، زبان ارجاعی و عاطفی است. در اینجا، کلام، در ساحتی فراتر از انتقال دانش بشری و کارکرد روزانه متجلی می‌شود. وضع واضع نخستین را برهم می‌زند و از واژه، در بافتی مشخص، معنایی متفاوت اراده می‌کند. جرجانی، در تعریف حقیقت و مجاز می‌گوید: «هر کلمه‌ای که از آن، معنی وضع‌کننده قراردادی آن اراده بشود؛ بی‌آنکه به غیر این معنی دلالت کند، حقیقت است و این تعبیر، شامل وضع نخستین کلمه و نیز وضع‌های بعدی آن کلمه است.» (جرجانی، ۱۳۸۹: ۲۸۶) در حالی که مجاز، نقل کلمه از معنی اصلی است و نقل لفظ نیست بلکه مجاز، در معنی لفظ تحقق می‌یابد. (ن.ک: همان: ۲۸۷) گریز از هنجارهای معنایی، تصویرگری و تخیل در کلام ادبی، با شیوه‌ای غیرمستقیم و با اشاره به معنایی فراتر از معنای صریح خود عمل می‌کند.

جرجانی، مزیت کلام را یا در نوعی کلام می‌داند که در آن استعاره رخ نمی‌دهد و برجستگی، به خاطر ساخت است و یا در نوعی کلام که استعاره در آن وجود دارد. با وجود این، در اینجا نیز فصاحت را ناشی از ساخت و شیوه‌ای می‌داند که طی آن، واژه با بافتش

ارتباط می‌یابد؛ مثل تحلیلی که از آیه «اشتعل الرأس شیباً» دارد. از نظر جرجانی، مخاطب گاه منحصرأ در برابر شگردهای نحوی منفعل می‌شود؛ یعنی، وجوه مختلفی را مورد توجه قرار می‌دهد که علم نحو اقتضا می‌کند. (ن.ک: جرجانی، ۱۳۶۸: ۱۳۲) جرجانی از طریق جابه‌جایی و تغییرات نحوی، ایجاب را در آرایش واژگانی نشان می‌دهد؛ ایجابی که ضرورتاً عامل اصلی مزیت کلام به‌شمار می‌آید. (ن.ک: جرجانی، ۱۳۶۸: ۲۴۴) علم به قواعد نحوی در بررسی اعجاز که در میان همه اعراب مشترک است، علت مزیت نیست بلکه «تنها موضوعی که به آن نیاز می‌افتد، علم به آن امری است که فاعلیت را برای کلمه ایجاب می‌کند، هنگامی که این ایجاب از طریق مجاز است؛ یعنی، اموری که یک کلمه را براساس تأویلی که دقیق و حساس است و از باب لطیف‌گویی است، مثلاً فاعل قرار می‌دهند و این مسئله هم مربوط به علم اعراب نیست بلکه علم به آن، وصفی است که موجب اعراب است» (همان: ۴۷۴) زیرا علم به اعراب، در ناخودآگاه هر عرب زبانی وجود دارد و فکر را نمی‌طلبد. (ن.ک: همان: ۴۷۴) مقاصد نحوی و وجوه اشکال کلامی که مقاصد نحوی در آن تحقق می‌یابد، فی‌نفسه و به‌طور مطلق موجب مزیت نمی‌شوند بلکه مزیت، به‌سبب اغراضی است که کلام به‌سبب آن منظم می‌گردد و همچنین، موقعیت هر یک از مقاصد نحوی، نسبت به دیگری و به‌کاربردن بعضی مقاصد نحوی همراه با بعضی دیگر. (ن.ک: همان: ۱۴۰)

بخشی از اهتزاز نفس، به‌خاطر نبود صراحت در کلام است. «ندانسته‌ای که کنایه و تعریض، در عقول اثری دارد که ایضاح و تصریح، آن اثر را دارا نیست.» (جرجانی، ۱۳۶۸: ۲۳۲) بنابراین، نوع دیگر کلام، کلامی است که مزیتش به‌خاطر صورت‌های مختلف ادای معانی (استعاره، کنایه و...) است. در اینجا، معنا با پوشیدگی و ظرافت همراه است زیرا در مجاز، معنایی که ملازم و ردف لفظ است، اراده می‌شود و کلماتی غیر از صفت صریح، به صورت پوشیده بر آن صفت دلالت می‌کنند؛ لذا القا به‌صورت کنایه و اشاره به‌شونده کلام دارای مزیت است و از این طریق، مطلب اجمالاً با لطافتی خاص به هدف، یعنی اثبات صفت، متصل می‌شود (ن.ک: همان: ۳۸۱)؛ پوشیدگی‌ای که فکر را به میان می‌کشاند و در

اثبات صفت وادعا، قوی تر از هرنوع سخن آشکاری است، دلایل برتری مجاز بر حقیقت شمرده می شود. «مزیتی را که ما برای کنایه، استعاره و مجاز اثبات می کنیم، به جهت ذات معانی آنها نیست بلکه به لحاظ اثباتی است که برای آن معنی می شود.» (همان: ۱۱۵) جرجانی با توجه به نگاه ذهن گرایي که دارد، در کلام ادبی مزیت را از جهت معنی می داند. «مزیت و حسن، هردو اثبات معنایی است که به وسیله آن می خواهیم اسم مذکور در جمله ای را وصف کنیم و از آن اخبار نماییم و چون این مطلب ثابت شد، محقق می شود که اثبات هم، به نوعی، معنی است زیرا حصول مزیت و حسن در چیزی که معنی نیست، محال است.» (همان: ۶۳۱) موضوع مزیت کلام، ارتباطی به وزن ندارد. از نظر جرجانی، ارزش شعر در مجاز است نه در وزن (ن. ک: همان: ۴۶)؛ بنابراین، ساحت لفظی، چه در کلام حقیقی و چه در کلام مجازی، جایگاه چندانی ندارد.

۲-۸- منشأ کلام ادبی / خیال

خیال، مجموعه تصرفات بیانی و مجازی در شعر است؛ شیوه تصرف گوینده در ادای معانی. (ن. ک: شفیع، ۱۳۸۰: ۱۶) از مهم ترین جنبه های تحلیلی که جرجانی از آفرینش صورخیال ارائه می دهد، برداشت او از قوه یا فعالیت است که صور خیال را تولید می کند. جرجانی، فعالیت شعری را نتیجه قوای متمایزی می داند که در یک پیوستگی و کلیت دست به آفرینش می زنند. کلیتی «که در آن، عناصر تجربه شعری به واسطه وجودی خلاق که خود بخش جدایی ناپذیر از آن کل است، شکل می گیرند.» (ابودی، ۱۳۸۴: ۲۹۲) جرجانی با دید کل نگرانه ای که در همه مباحث دلائل اعجاز دارد، فعالیت تخیلی را نتیجه نیرویی خاص نمی داند. وی ممیزه فعالیت تخیلی را در کنار هم آیی شباهت ها و رابطه های فیزیکی با تجربه شعری و احساسات شاعرانه می داند. «تخیل، تصویری می آفریند که در آن چیزهای مورد نظر نه تنها شباهت فیزیکی دارند بلکه حالات تشابه وجودی و احساسی را برمی انگیزند یا آشکار می کنند.» (همان: ۳۲۰) از نظر جرجانی، در کلام ادبی، شباهت بین پدیده های هستی کشف می شود؛ لذا شناخت انسان، از شناخت حسی فراتر می رود و در آفرینش ادبی، بر شناختی عقلانی از هستی متمرکز می شود. در کنار این شناخت عقلانی،

عنصر نیرومند عاطفه قرار می‌گیرد و نتیجتاً بافت سخن را با رنگ‌ها و نقش‌های گوناگون می‌آراید و گوهر لفظ را به شکل‌های زیبا درمی‌آورد. (ن.ک: جرجانی، ۱۳۶۸: ۴۰)

۲-۹- کوشش ذهنی

فرایند تخیلی مبتنی بر معنای معناسست. حوزه دلالت وجوه اشکال ادبی، از معنای بلافصل فراتر می‌رود و شنونده با فهم معنای بیان‌شده توسط واژه‌ها، به معنای دوم و پوشیده دست می‌یابد. «الفاظ به لحاظ خودشان مقصود نمی‌باشند بلکه از آن جهت مقصود قرار می‌گیرند که دلیل‌هایی بر معناها می‌گردند.» (جرجانی، ۱۳۶۸: ۶۱۳) کلام ادبی، عرصه تلاش و کوشش ذهن است. فصاحت، صفتی است معقول که به وسیله قلب و فهم بدان معرفت حاصل می‌گردد: «کلام ما درباره فصاحتی است که برای لفظ ثابت می‌شود، نه به جهت امری که داخل در نطق می‌گردد بلکه به لحاظ لطایفی است که به وسیله عقل و فهم ادراک می‌گردد.» (همان: ۴۷۷) جرجانی، قائل به ضرورت مشارکت قوای تخیل و تعقل در دریافت شعر است.

جرجانی در تأکید بر حرکت از معنی به معنی و تبیین کلام بلیغ، به عنوان کلامی که معنای آن بر لفظش و لفظ آن بر معنایش سبقت جوید و لفظ آن به گوش شنونده از معنایش به قلب او جلوتر وارد گردد، می‌گوید:

«مفاهیم الفاظ را اهل لغت تعیین می‌کنند و اعمال فکر در آنها مورد ندارد؛ بنابراین، مدار بلاغت، بر دلالت معانی بر معانی است و علمای فن هم خواسته‌اند بگویند: شرط بلاغت، این است که معنای اول را که برای معنی دوم دلیل قرار می‌دهیم، در دلالت توانا و در رسالتش مستقل باشد و به بهترین وجهی وساطت کند؛ به گونه‌ای که تصور کنیم معنای دوم را از حاق لفظ فهمیده‌ایم تا معنی منظور نافذتر و سریع‌تر به ذهن ما داخل شود.» (همان: ۳۳۵)

بنابراین، دو حرکت ذهنی از نظرات جرجانی استنباط می‌شود: حرکتی برای تولید برمبنای توانش زبانی زیرا نخست، معانی در ذهن ایجاد می‌شوند، آنگاه الفاظ به دنبال معنا در برابر چشم قرار می‌گیرند. دوم، حرکت برای کشف شباهت بین پدیده‌ها از سوی گوینده و حرکت برای درک زیبایی و مزیت کلام از سوی شنونده. درک زیبایی، حرکتی ذهنی

است زیرا در محیط معانی است و به وسیله فکر و قلب دریافت می شود. توضیح این زیبایی برای شنونده دشوار است. (ن.ک: همان: ۱۰۷)

همان طور که نظم ذاتی انسان است، حظ از فعالیت های ذهنی نیز در سرشت انسان نهفته است:

«ذوق به این مطلب که هر کاری در مسیر خودش قرار گیرد و هر چیزی جای خودش نهاده شود و نیز ذوق به بیان کردن مطالبی که مشکل می نماید و گشودن مسائل مهم و پیچیده... اینها همه مطالبی است که در سرشت آدمی محفوظ است.» (همان: ۷۶)

جرجانی درباره نوعی تمثیل سخن می گوید که معنای آن پس از یک احتجاج فکری و برانگیختن خاطر و همت گماشتن به کاوش آن روشن می شود و هرچه معنی باریک تر باشد، از رسیدن به ذهن بیشتر خودداری می کند و این خودداری، آشکارتر و پردگی بودنش بیشتر است؛ این امر، طبیعی و دلپذیر است. (ن.ک: جرجانی، ۱۳۸۹: ۱۰۶)

«در بیان مجازی، شوقی هست برای جست و جو و طلب مفهوم تازه تر و این، یک عامل روانی است که تأثیر و نفوذ سخن را بیشتر می کند.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۰۶) همین فعالیت ذهنی و لذت کشف را جرجانی در اسرارالبلاغه، به شکستن صدف تشبیه می کند. البته بین این پیچیدگی و تعقید فرق می گذارد؛ «تعقید، معنی کلام را به کلی مستهلک می سازد.» (جرجانی، ۱۳۶۸: ۳۴۵) و از آن رو ناپسند نیست که دریافت آن، محتاج فکر باشد بلکه از این رو ناپسند است که گوینده، تو را در قلمرو اندیشه خود به لغزش انداخته و راه رسیدن به معنی را پر خار و ناهموار ساخته است و بسا فکر را پاره پاره می نماید. (ن.ک: جرجانی، ۱۳۸۹: ۱۱۳)

روابط عقلانی در صورت های خیالی برای اثبات و قرابت رابطه ای، مبتنی بر کوشش و پویایی ذهن است. از سویی، ذهن در مسیر این کوشش، نیازمند به شناختی نزدیک از ارزش های فرهنگی، اجتماعی و... موجود در ورای صورخیال است. «کارکرد معنایی صورت خیالی به واسطه مشارکت شنونده با دانش دقیقش از بافت زبانی از یک سو و بافت فرهنگی گسترده تر از سوی دیگر به دست می آید.» (ابودیب، ۱۳۸۴: ۹۳) علاوه بر آن، بخشی از خیال، کشف عقلانی شباهت است که در کنار احساس و عاطفه قرار می گیرد. جرجانی،

در ساختار جمله، حالت گوینده، وضعیت روانی و شدت واکنش‌های عاطفی‌اش را تعیین کننده می‌داند. فرایند آفرینش ادبی، فرایند آشکارسازی حالت روانی گوینده است؛ بنابراین، «خبر» و تمام «معانی کلام» معناهایی است که فرد در ذهنش می‌سازد، با عقلش ملاحظه می‌کند، به آن می‌اندیشد و با قلبش زمزمه می‌کند و به واکنش‌هایش در قبال آنها فکر می‌کند. این فرایند، با حالت روانی بین گوینده و گیرنده تعیین می‌شود و بخشی از تجربه و تعامل فردی و فرهنگی بین این دو است. (ن.ک: ابودی، ۱۳۸۴: ۴۵-۴۶) بار عاطفی و نگاه جامعه بر جایگاه واژه‌ها، در آرایش کلام تأثیر می‌گذارد.

در مجموع، کوشش ذهنی در کنار تعامل عاطفی بین گوینده-شنونده و بافت فرهنگی و اجتماعی یکسان، فرایند عقلانی کشف صور خیال را ممکن می‌سازد. این فرایند عقلانی، هم در تولید گفتار ادبی دخیل است و هم در خوانش آن؛ لذا، کنش عقلانی و ذهنی صورخیال از دو جنبه تولید و ادراک بررسی می‌شود.

حرکت ذهن در مواجهه با مجاز، حرکتی باواسطه یا بامانع است؛ حرکت از معنی به معنی است. غرض کلام، از لفظ مجرد اراده نمی‌شود بلکه لفظ کلام، نخست بر معنایی که ظاهر لفظ آن معنی را ایجاب می‌کند، دلالت می‌نماید و سپس، شنونده از طریق این معنی، بر سبیل استدلال، معنی دوم را که غرض اصلی گوینده است، ادراک می‌کند. (ن.ک: جرجانی، ۱۳۸۶: ۳۳۱) جرجانی، نه تنها معتقد است که شنونده از طریق استدلال و شیوه عقلی به معنا می‌رسد بلکه «شبهت» به اعتقاد او، تنها برای خرد و بصیرت قابل فهم است و شبهاتی فیزیکی نیست که چشم و حواس دریابند. (ابودی، ۱۳۸۴: ۸۸)

در کار برقراری پیوند، باید شبهات ظاهری رعایت شود، چندان که اختلاف آن دو چیز، از نظر چشم و حس، به همان اندازه روشن و آشکار باشد که ارتباط و ائتلاف آنها از نظر عقل و حدس. در غیراین صورت، اضطراب در پیوند و تألیف است و می‌گوید: تصویر مضطرب خواهد بود. (ن.ک: شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۲۱)

از نظر جرجانی، استعاره، فرایندی ذهنی است و ربطی به لفظ مسموع ندارد بلکه صفات و خصوصیات را انتزاع می‌کند؛ لذا، در استعاره، نام و عنوان اصلی را جدا می‌کنند: «مثل

این است که دیگر اسمی ندارد و نام دوم را شامل آن قرار داده‌ایم و تشبیه که قصد اصلی ما بوده، در خاطر پنهان شده ولی در ظاهر چنان است که گویی این، همان چیزی است که در زبان، این نام بر او نهاده شده است.» (همان: ۱۰۹)

ذهن شنونده و گوینده کاملاً بر لایه‌های زیرین آن واقف است و از این جهت، با گشتارهای ذهنی به تشبیه می‌رسد و از کشف تلاوم و شباهت لذت می‌برد.

استعاره، گونه‌ای از تشبیه و صورتی از تمثیل است و تشبیه، خود قیاس است و قیاس در همان چیزی است که دل و عقل آن را می‌فهمد (ن.ک: ابودیب، ۱۳۸۴: ۸۵) و شباهت لازمه قیاس است. عبدالقاهر، هر تمثیلی را تشبیه می‌داند. (ن.ک: شفیعی، ۱۳۸۰: ۸۱-۷۹) وی علاوه بر کشف عقلائی در کلام ادبی، با تأکید بر دل، به نوعی شهود در آفرینش و درک کلام ادبی باور دارد زیرا دل، مظهر شهود است و عقل، استدلال. در جایی می‌گوید: شعر، باغی است که میوه‌های ذهن و قلب را باید در آن چید. (ن.ک: جرجانی، ۱۳۶۸: ۱۲) جرجانی به ساختار، کلیت و انسجام شعری در ادراک، توجه بسیار دارد. حرکت ذهن برای دستیابی به معنا، حرکتی تفصیلی است، هر چند اجمال سریع بر دل می‌گذرد. «توصیف اجمالی یک چیز را با نظر اول درمی‌یابی، آنگاه در بازبینی خود آن را با تفصیل می‌بینی.» (جرجانی، ۱۳۸۹: ۱۲۳) برای رسیدن به واقعیت هر چیزی و رسیدن حواس به تفصیل آن، باید تکرار شود. تفصیل با اعمال تفکر و اندیشه همراه است. اجمال را همیشه مقدم بر هر چیزی در اوهم و تصورات می‌یابی و پیش از همه، در خاطرت جایگزین می‌شود، درحالی که تفصیل، در میان اجمال پوشیده است و با اعمال تفکر و اندیشه و تذکر در خاطر حاضر می‌شود. (ن.ک: همان: ۱۲۴) اما «در درک جزئیات، یک فعالیت انتخابی دخالت دارد که یک خصیصه یا وجه جزئی را از میان گروهی از خصیصه‌های دیگر انتخاب می‌کند، درحالی که در درک کلیت چنین فعالیتی دخالت ندارد.» (ابودیب، ۱۳۸۴: ۳۰۵) این، همان نکته‌ای است که جرجانی در تحلیل صورخیال بر آن تأکید می‌کند. شیوه ذهن بر حرکت از سطور است و بعد بازگشتن و کشف نکات و ظرایف؛ لذا اگرچه در تحلیل جمله‌ها، روابط مجاورت و هم‌نشینی‌های نحوی، اصول کل‌نگرانه بر نگاه جرجانی

حاکم است، این نگاه کلی، با بازگشت و دقت بر جزئیات تکمیل و قادر به توضیح فصاحت متن می‌شود؛ لذا، برای قیاس‌های شعری باید معیارهای ساختاری را مدنظر داشت. در مباحث صور خیال نیز شبه در مجاز را از کل مجموعه اخذ می‌کند؛ لذا، نمی‌توان به‌جای واژه، مفهوم مجازی آن را جایگزین کرد؛ مثلاً در اطولکن ید، مراد از ید، سخا و جود است. هرگاه بخواهی به‌جای کلمه «ید»، همان چیزی را که از کلام اراده شده بگذاری، از قلمرو مفهوم عاقلانه بیرون رفته‌ای زیرا شبه در اینجا، از مجموع طول و ید که اولی به دومی اضافه شده، گرفته شده است؛ به عبارتی، مفهوم بخشندگی یا قدرت، از کلمه دست، همراه کلمات دیگر انتزاع می‌شود، نه به تنهایی. (ن.ک: جرجانی، ۱۳۸۹: ۲۹۲)

«جرجانی، شعر را به این دلیل می‌ستاید که می‌تواند به‌گونه‌ای خلاق، عناصر مختلف یک موقعیت شعری را در یک کل واحد، یک پارچه کند.» (ابودی، ۱۳۸۴: ۲۹۲) زیبایی شعری، در یک پارچگی و قدرت وحدت بخش نیروی تخیل و تعامل اجزای کلام است. (ن.ک: جرجانی، ۱۳۶۸: ۱۴۱) از سویی، تصویرپردازی‌ها، دارای ارزش‌های ذاتی نیستند و به نظر جرجانی، شعر را باید برحسب ساختار که هماهنگ‌کننده معناهاست، توصیف کرد زیرا هیچ زیبایی و تمایزی وجود ندارد، مگر با ارجاع به بافت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

از نظر چامسکی و جرجانی، قواعد تولید و ادراک گفتار، در ذهن اهل زبان موجود است و اساساً زبان جدای از نمود ذهنی اش موجودیت نمی یابد. زبان در «جمله» یا به عبارتی «اسناد»، قدرت تعامل می یابد؛ بنابراین، زبان با لزوم و انطباق قواعد نحوی تعریف می شود. ذهن جرجانی و چامسکی، ذهنی ساختارگراست که به کلیت ها توجه می کند. در این مقاله، به جنبه های مختلف تعریف هر دو از ذهن و زبان و تأثیر این تعریف بر رویکردهای عملی هر دو در بررسی زبان و متن ادبی پرداختیم. این مقاله، تلاشی است در جهت نشان دادن افکار پیشرو، ذهن منسجم و علمی جرجانی و انطباق آن با نظریه های جدید. بی شک، دیدگاه های وی با نظرات جدید دیگری در بین نظریه پردازان معاصر قابل سنجش است. بخشی از این کار را کمال ابودیب، با تمرکز بر نظرات وی در باب صورخیال، انجام داده است اما هنوز جای بحث بیشتر است. با توجه به اینکه اساس ذهن جرجانی بر ساختارگرایی است، آیا می توان نشانه های از ساختارگرایی مکتب پاریس را با در نظر گرفتن فرایندهای شناختی، حسی-ادراکی، نقش گفته پرداز در تولید گفته و غیره در نظرات جرجانی یافت؟ اصولاً فرایند درک کلام ادبی که در نظرات جرجانی با مقایسه، تشابه و... نشان داده شده است، با معیارهای این مکتب قابل انطباق است؟

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کتابها

- ۱- اسمیت، نیل و ویلسون، دیرری. (۱۳۷۴). **زبان‌شناسی نوین نتایج انقلاب چامسکی**. ترجمه ابوالقاسم سهیلی. تهران: آگاه.
- ۲- ابودیب، کمال. (۱۳۸۴). **صورخیال در نظریه جرجانی**. ترجمه فرزانه سجودی و فرهاد ساسانی. تهران: تحقیقات هنری و زرات فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۳- باطنی، محمدرضا. (۱۳۸۲). **نگاهی تازه به دستور زبان**. چاپ دهم. تهران: آگاه.
- ۴- توفیق‌زینب. (۱۳۹۰). **نظریه‌های یادگیری زبان، رویارویی پیازه و چامسکی**. تهران: قطره.
- ۵- چامسکی، نوآم. (۱۳۸۰). **دانش زبان**. ترجمه: علی درزی. تهران: نی.
- ۶- _____ (۱۳۷۹). **زبان و ذهن**. ترجمه کورش صفوی. تهران: هرمس.
- ۷- _____ (۱۳۷۷). **زبان و مسائل دانش**. ترجمه علی درزی. تهران: آگاه.
- ۸- _____ (۱۳۷۸). **زبان‌شناسی دکارتی**. ترجمه احمدطاهریان. تهران: هرمس.
- ۹- _____ (۱۳۷۴). **ساخت‌های نحوی**. ترجمه احمدسمیعی. تهران: خوارزمی.
- ۱۰- _____ (۱۳۷۹). **زبان و اندیشه**. ترجمه کورش صفوی. تهران: هرمس.
- ۱۱- عبدالقاهر جرجانی. (۱۳۶۸). **دلایل اعجاز فی القرآن**. ترجمه محمد نیک‌منش. تهران: آستان قدس.
- ۱۲- _____ (۲۰۰۴). **دلایل اعجاز فی القرآن**. تصحیح محمود محمد شاکر. قاهره: الخانجی.
- ۱۳- _____ (۱۳۸۹). **اسرار البلاغه**. ترجمه جلیل تجلیل. تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۴- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۰). **صورخیال در شعر فارسی**. تهران: آگاه.

مقاله

- ۱- مشرف، مریم. (۱۳۸۶). «نظم و ساختار در نظریه بلاغت جرجانی». پژوهشنامه علوم انسانی. ش ۵۴، صص ۴۰۳-۴۱۶.